

این سخنان گفت که مردم را دوباره بازگردانید و به دلها آرامش آورد...»^{۲۸}

پس از فاجعه «جمعه خونین» علما و مردمی که برای عزاداری سید مقتول در مسجد شاه اجتماع کرده بودند در مسجد ماندند و عین الدوله که نتوانسته بود آنها را وادار به ترک مسجد نماید برای حل این مشکل به شاه متوسل شد. مظفرالدین شاه فرزند خود کامران میرزا نایب السلطنه را نزد آقایان فرستاد و به آنها تکلیف کرد که «مسجد را ترک کنند و به غائله خاتمه بدهند». آقایان طباطبائی و بهبهانی پاسخ دادند مردم را متفرق می‌کنیم ولی خودمان می‌مانیم و تا وقتی تقاضاهایمان برآورده نشده است بیرون نخواهیم رفت. عصر روز یکشنبه از طرف شاه مجدداً پیغام آوردند که آقایان بهر ترتیبی شده است باید مسجد را ترک کنند... مرحوم بهبهانی گفت پس به سربازان دستور دهید ما را به قهر و جبر از خانه خدا بیرون کنند. مرحوم طباطبائی که این رای را نپسندید عاقلانه‌تر سخن گفته فرمود تا ما در شهر باشیم مردم آرام نخواهند ماند. اگر می‌خواهید فتنه فرو نشیند یا عدالتخانه برپا کنید یا به ما امنیت بدهید که به عتبات عالیات برویم. نصر السلطنه (فرستاده شاه) که گمان نمی‌برد آقایان به این سادگی دست از همه چیز بشویند و مقام و جاه خود را رها کنند شق دوم را پذیرفت. بیش از یک ساعت به غروب نمانده بود که فرمان امنیت صادر شد...

«صبح دوشنبه ۲۳ جمادی‌الاولی (بیستم تیرماه) آقایان علما به عزم تشریف به عتبات راه افتادند. قضا را در این شب رعد و برق بیسابقه‌ای براه افتاد و باران سیل‌آسای باریدن گرفت. مردم گمان بردند که این بواسطه توهینی است که به علمای اعلام و حجج اسلام وارد آمده است. اما عین الدوله گفت «باران آمد و کشافات شهر را آب برد!».

«در این مهاجرت که به هجرت کبری معروف شده تقریباً تمام علما همراه شدند، تعداد مهاجرین بالغ بر سه هزار نفر گردید. مرحوم شیخ فضل‌الله نیز دو روز بعد حرکت کرد و به مهاجرین پیوست و با این حرکت لطمه بزرگی به حیثیت درباریان وارد ساخت و در عوض نیروی مهاجرین را افزون نمود... شهر باردیگر از علما خالی شد

۲۸- تاریخ مشروطه ایران. نوشته احمد کسروی. مؤسسه انتشارات امیرکبیر - جلد اول

و عرصه بر مردم تنگ گردید. آزادیخواهان بازاری در کار خود فرومانده نمی‌دانستند چه کنند و اگر عین‌الدوله در صدد انتقام‌جویی برآید به کجا پناه جویند. علما در آن روزها نه تنها امور شرعی و عرفی مردم را فیصله می‌دادند، پشتیبان ستمدیدگان نیز بودند. هر کس ستمی می‌دید به آستانه آنها پناه می‌جست و هر کس مشکلی می‌داشت دست بر ذیل عنایت آنان می‌زد. مهمتر از همه اینکه اسناد مردم در آن روزها بدست علما سپرده می‌شد، هر عالمی مقدار زیادی سند داشت که به‌عنوان امانت نگه می‌داشت و در هنگام لزوم به صاحبانش رد می‌کرد.»

«مرحوم بهبهانی که از این نکات غافل نبود نخواست مردم را در چنگ درباریان ستمگرها کند و خود جان بسلامت برد. این بود که دو نامه به کاردار سفارت انگلیس نوشت که مضمون نامه دوم چنین است: «ما علما و مجتهدین چون راضی نیستیم خون‌ریزی بشود لهذا حرکت بر اماکن مقدسه را عازم گشتیم و از آن جناب تمنا داریم که در این دفع ظلم و تعدی همراهی خود را از ما دریغ ندارند». کاردار سفارت پاسخی مساعد داد. در نتیجه بهبهانی چون به ابن‌بابویه رسید به بعضی از بازرگانان فرمود کاردار سفارت انگلیس وعده مساعدت به ما داده اگر بر شما ستمی رسید به آنجا پناه جوئید...»^{۲۹}

مطلبی که در بالا نقل شد از کتاب انقلاب مشروطیت ایران نوشته آقای دکتر محمداسماعیل رضوانی است که در مورد تماس مرحوم بهبهانی با مقامات انگلیسی به «کتاب آبی» که نشریه اسناد رسمی انگلستان است استناد کرده، ولی در منابع دیگر این موضوع به صورت دیگری عنوان شده است. حامد الگار در کتاب تحقیقی «دین و دولت در ایران» که قبلاً هم به آن اشاره کردیم به استناد یک گزارش رسمی تحت عنوان «گزارش عمومی درباره اوضاع ایران در سال ۱۹۰۶»^{۳۰} می‌نویسد سید عبدالله بهبهانی حتی قبل از کشته شدن سید عبدالحمید و مهاجرت علما به قم با «گرانته دو ف»^{۳۱} وابسته سفارت انگلیس در محل بیلاقی سفارت واقع در قلعه ملاقات کرده و از وی تقاضای کمک کرده بود، اما وابسته سفارت انگلیس به او گفت بهیچوجه به

۲۹- انقلاب مشروطیت ایران. بقلم دکتر محمداسماعیل رضوانی. صفحات ۱۱۶-۱۱۴.

30- General Report on Persia for the year 1906.

31- Grant Duff.

جنبشی که علیه حکومت ایران باشد کمک نخواهد کرد.^{۲۲}

کسروی بیشتر موضوع را شکافته و می‌نویسد «در کتاب آبی می‌نویسد: در نهم جولای که دو روز پیش از کشته شدن عبدالحمید بود بهبهانی نامه به سفیر نوشت و یاوری او را درخواست نمود. سفیر پاسخ داد که دولت انگلیس یاوری به کسانی نتواند کرد که رفتارشان با دولت خود دشمنانه است. روز شانزدهم جولای که از تهران بیرون رفتند باز نامه‌ای نوشت بدینسان: ما علما و مجتهدان چون نمی‌خواهیم کار به خونریزی بکشد از شهر بیرون می‌رویم، ولی از شما خواستاریم که در این کشمکش با بیدادگری، همراهی از ما دریغ ندارید... پیداست که خواست بهبهانی از یاوری و همراهی که از سفیر انگلیس می‌خواسته جز این نبوده که سفیر میان ایشان با شاه میانجی باشد و پیام‌های آنان را به خود شاه برساند، چنانکه در زمان بودن در حضرت عبدالعظیم، این درخواست را از سفیر عثمانی کرده بودند... این گمان هرگز نمی‌رود که بهبهانی یا طباطبائی به پناهندن مردم به سفارتخانه خرسندی داده‌اند و یا چنین گفتگویی در بودن ایشان میرفته، چه ما خود دیدیم که آنان با چه سختی‌ها و بیمها روبرو بودند و با اینهمه از مسجد بیرون نیامدند، و سرانجام که ناگزیر شدند، روانه قم گردیدند. آن رفتار دلیرانه و جانبازانه آنان کجا و خرسندی به پناهندن مردم به سفارتخانه یک دولت بیگانه کجا؟!... این اندیشه از خامان سر زد، و نخست جز کسان اندکی آن را نمی‌خواستند، ولی کم‌کم اندیشه بزرگ گردید و همه به آن آهنگ افتادند و نااندیشیده به کاری برخاستند، و کسی چه داند که فریبندگان از میان نبوده و چنین نخواسته‌اند که در این هنگام که در سایه گوشش‌های بخردانه و بردانه یکسال و نیم دو سید و همدستان ایشان، زمینه برای دیگر شدن حکومت ایران و روان گردیدن قانون در آن، آماده گردیده بوده و دیر یا زود چنین کاری خواستی انجام گرفت، تنها نام آن دو در میان نباشد؟!»^{۲۳}

علیما که به قصد مهاجرت به عتبات عالیات از تهران حرکت کرده بودند از قم فواتر نوشتند، برنگر با جزا دینی که بعدن بال خروج آنها از تهران رخ داد دیگر ادامه سفر و خروج از ایران مصلحت نبود. مهمترین واقعه‌ایکه پس از خروج علما از تهران روی داد

۲۲- نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت... پروفیسور حامد الگار. صفحه ۳۴۸.

۲۳- تاریخ مشروطه ایران. نوشته احمد کسروی. مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، اول.

تحصن مردم در سفارت انگلیس بود که درباره آن روایات مختلفی نقل شده است. کسروی می‌نویسد «دو روز پس از رفتن علما به قم، کسانی به قلهک رفته و از کارکنان سفارت پرسیدند: اگر ما به سفارتخانه پناهیم راه داده خواهد شد یا نه؟... سفارتیان با آنکه پاسخ دادند «راه داده نخواهد شد» بسیار سخت نگرفتند. این بود پسین پنجشنبه بیست و هفتم تیرماه (بیست و ششم جمادی‌الاولی) نخست پنجاه تن کمابیش از بازرگانان و طلبه‌ها به سرای سفارت در شهر رفته و در آنجا نشیمن گزیدند. فردا کسان دیگری نیز آمدند و مردم چون دیدند جلوگیری نمی‌شود رو آوردند... شگفت اینجاست که دولت به جلوگیری برنخواست. دولتی که مسجد را گرد فرو می‌گرفت و آن سختی‌ها را می‌نمود در اینجا آن نکرد که سربازانی را در پیرامون سفارت بگمارد و از رفتن مردم به آنجا جلوگیری کند. این است معنی فرمانروایی خود گامه بی‌خردانه...»^{۳۴}

در بعضی منابع دیگر تاریخ آغاز تحصن را شب سه‌شنبه ۲۴ جمادی‌الاولی، یعنی فردای مهاجرت علما نوشته‌اند. از آن جمله در کتاب «انقلاب مشروطیت ایران» نوشته دکتر محمداسماعیل رضوانی می‌خوانیم «تحصن در سفارت انگلیس از شب سه‌شنبه ۲۴ جمادی‌الاولی آغاز گردید. در این شب ۹ تن از بازرگانان بدانجا رفتند. کاردار سفارت برای اینکه دولت‌های خارجی و مقامات داخلی نگویند دولت انگلستان در امور داخلی ایران دخالت کرده است نامه‌ای به میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه نوشت که از ورود مردم به سفارت جلوگیری کنید. آن مرحوم که خود به آزادیخواهان بی‌علاقه نبود و این را نیز مسلم می‌دانست که پس از عزل عین‌الدوله مقام صدراعظمی از آن اوست کار را به مسامحه گذراند و در نتیجه روز بروز بر جمعیت پناهندگان اضافه گردید...»^{۳۵}

«دنيس رايت»^{۳۶} سفیر کبیر سابق انگلیس در ایران، که بعد از بازنشستگی به ریاست مؤسسه تحقیقات ایرانی در لندن انتخاب شده در کتابی تحت عنوان «ایرانیان در میان انگلیسیها»^{۳۷} روایت دیگری از این ماجرا دارد و از آن جمله می‌نویسد که گرانت

۳۴- تاریخ مشروطه ایران. نوشته احمد کسروی... جلد اول صفحه ۱۱۰.

۳۵- انقلاب مشروطیت ایران. بقلم دکتر محمداسماعیل رضوانی. صفحه ۱۱۷.

36- Denis Wright.

37- The Persians Amongst the English

دوف کاردار سفارت انگلیس در تهران روز ۲۱ ژوئن ۱۹۰۶، یعنی نزدیک یکماه قبل از آغاز تحصن در گزارشی به عنوان وزیر خارجه انگلستان پیش بینی می کند که «اگر دولت با انجام وعده های شاه درباره تاسیس عدالتخانه با علما از در آشتی درنیاید به احتمال زیاد تا چند هفته دیگر اغتشاشاتی آغاز خواهد شد... برای من تعجب آور نخواهد بود که یک روز بشنوم ملاها در سفارت اعلیحضرت در شهر بست نشسته اند!»^{۳۸}

«دنيس رايت» پس از نقل این پیش بینی عجیب از اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس، به شرح حوادثی که بدنبال قتل سید عبدالحمید در تهران رخ داد و آغاز مهاجرت علما به قم پرداخته و سپس می نویسد «در این روزهای آشفته گرانت دوف و تعداد محدود کارمندانش در محل تابستانی سفارت در قلعهک اقامت داشتند و در همانجا کار می کردند. روز ۱۸ ژوئیه دو نفر ناشناس در این باغ به گرانت دوف اطلاع دادند که پانصد نفر از کسبه و تجار می خواهند در محوطه خالی ساختمان سفارت در شهر بست بنشینند. گرانت دوف اظهار امیدواری کرد که آنها دست به چنین کاری نزنند ولی درعین حال گفت که اگر آنها بطور دسته جمعی بخواهند به سفارت پناهنده بشوند طبق آداب و رسوم جاری در ایران نمی تواند ممانعت بعمل آورد، زیرا چنین کاری به نام نیک و نفوذ بریتانیا در ایران لطمه شدیدی خواهد زد... (!)

«از این تاریخ به بعد حوادث بسرعت جریان یافت. روز بعد در حدود چهل تا پنجاه نفر از تجار و ملاها (که بیشتر طلبه و سید بودند) به در ورودی سفارت در تهران مراجعه کرده و تقاضا کردند به آنها اجازه داده شود در محوطه سفارت بست بنشینند. آنها پذیرفته شدند و گرانت دوف ضمن مخابره این خبر به لندن این فال بد را زد که «تعداد بیشتری بدنبال خواهند آمد» و همین طور هم شد و بتدریج سیل جمعیت بسوی سفارت سرازیر گردید. تعداد آنها در ۲۴ ساعت بعد به ۷۰۰ نفر رسید و پنج روز بعد این رقم از ۸۵۰۰ نفر گذشت. روز سیام ژوئیه تعداد متخصنین ۱۲/۰۰۰ نفر بود و روز دوم اوت (۲۱ مرداد) به چهارده هزار نفر رسید.

«تحصن بزرگ مدت سه هفته در اوج گرمای تابستان ادامه یافت. باینکه هزاران نفر در محوطه پانزده جریبی سفارت سکونت اختیار کرده بودند وضع بطور قابل توجهی تحت نظم قرار گرفته بود. گرانت دوف، وابسته نظامی سفارت سرهنگ داگلاس

را به اتفاق والتر اسمارت عضو سرویس کنسولی شرق مأمور ساختمان سفارت در شهر نمود تا بر اوضاع مراقبت نمایند، ولی به آنها دستور داده شد که متحصنین را در اداره امور خودشان آزاد بگذارند. بستی‌ها^{۳۱} به صفوف و گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شدند که هریک بین هشتاد تا نود نفر بودند و هر کدام چادر مخصوصی برای خود داشتند... هر صنف یک مأمور در دروازه بزرگ ورودی داشت که تا از ورود اشخاص ناباب و ناشناس که احتمالاً قصد اخلاص داشتند جلوگیری به عمل آورند. عصرها بین ساعت ۵ تا ۸ بعد از ظهر دوستان و طرفداران بستی‌ها برای ملاقات آنها به سفارت هجوم می‌آوردند و گاهی فشار جمعیت بقدری زیاد بود که نگهبانان هندی و ایرانی سفارت مجبور می‌شدند راهی برای رفت و آمد آنها باز کنند. غذای جمعیت را هر روز بطور رایگان از بیرون می‌آوردند و هزینه آنرا یکی از تجار ثروتمند می‌پرداخت، که البته بموقع آنرا جبران می‌نمود...

«بستی‌ها بهیچوجه حاضر نمی‌شدند با نمایندگان که از طرف شاه نزد آنها فرستاده می‌شدند مذاکره کنند. در چنین شرایطی دخالت گرانت دوف به‌عنوان واسطه بین آنها و دولت اجتناب‌ناپذیر به‌نظر می‌رسید. هرچند وزارت خارجه انگلیس با مداخله او در این موضوع مخالف بود. او تقریباً هر روز با میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر خارجه ایران ملاقات می‌نمود. گرانت دوف احتمالاً با توصیه و تشویق وزیر خارجه ایران که افکار آزادیخواهان‌ای داشت روز ۱۶ ژوئیه (۱۹۰۶) تلگرافی به لندن مخابره کرد و ضمن آن اجازه خواست تا با شاه ملاقات کرده عزل صدراعظم را از او بخواهد. زیرا چنین بنظر می‌رسید که عزل صدراعظم و مراجعت ملاها از قم تنها راه برقراری نظم و آرامش است... وزیر خارجه انگلیس سرادوارد گری پس از مطالعه این تلگراف کاردار سفارت ایران را در لندن فراخواند و تلویحاً به او گفت که شاه باید صدراعظم خود را برکنار کند و به دو تقاضای دیگر بستی‌ها، یعنی تأسیس عدالتخانه و ترتیب بازگشت ملاها به تهران، که بدون آنها امور شرعی مختل شده بود، عمل نماید...

«روز ۳۰ ژوئیه صدراعظم که وجه‌ای در میان مردم نداشت معزول شد و وزیر خارجه که بجای او منصوب شده بود نماینده‌ای به قم فرستاد و پیشنهاداتی را که مورد

۳۱- دنیس رایت متحصنین را غالباً با املائی فارسی «بستی»، یعنی کسانی که «بست»

تأیید شاه قرار گرفته بود به رهبران روحانی عرضه کرد. اما جلب رضایت بستی‌های سفارت مدت زیادی بطول انجامید. آنها ابتدا گفتند که بدون تضمین سفارت انگلیس حاضر به قبول این پیشنهادات نیستند، ولی گرانت دوف پاسخ داد که چنین امکانی وجود ندارد. روز سوم اوت نخست‌وزیر جدید پسر خود را به سفارت فرستاد و او درحالی‌که کاردار سفارت انگلیس هم در کنارش ایستاده بود چند دستخط امضا شده از طرف شاه را برای بستی‌ها قرائت کرد. اما بستی‌ها دستخط شاه را در مورد مجلس خیلی گنگ و مبهم تلقی کردند و حاضر به قبول آن نشدند. بعد از اینکه دو طرح دیگر نیز در این مورد رد شد، گرانت دوف باتفاق هیئتی از نمایندگان بستی‌ها به محل اقامت بیلاقی نخست‌وزیر رفتند و در آنجا پس از بحث مفصلی که گرانت دوف می‌گوید «در آن نقشی جز پاسخ دادن به سئوالات نداشته است» سرانجام یک طرح قابل قبول تهیه شد. دستخط شاه که براساس این طرح تهیه شده بود روز نهم اوت صادر شد و پسر نخست‌وزیر آنرا با خود به سفارت برد. این بار هنگامی که او با صدای بلند این دستخط را برای بستی‌ها می‌خواند وابسته نظامی سفارت سرهنگ دوگلاس در کنار او ایستاده بود تا اطمینان بیشتری درباره اجرای آن حاصل شود (!). بستی‌ها این بار با مسرت بسیار طرح پیشنهادی را پذیرفتند. این دستخط یا فرمان روز بعد منتشر شد و همه بست‌نشینان به‌استثنای دوست نفر محوطه سفارت را ترک گفتند، که آنها هم روز بیستم اوت از سفارت خارج شدند. به این ترتیب نخستین مرحله از مبارزه برای مشروطیت در ایران به پایان رسید. افتتاح نخستین مجلس ایران بوسیله شخص شاه در روز هفتم اکتبر ۱۹۰۶ و تدوین نخستین قانون اساسی ایران، درواقع بیشتر حاصل تلاش و فشار خاموش آن چهارده هزار ایرانی بود که سه هفته در آن هوای گرم و محیط ناراحت‌کننده در خاک انگلیس^{۴۰} در تهران اتراق کرده بودند...»^{۴۱}

البته از آنجائی که حمایت انگلستان از نهضت مشروطیت ایران، از موارد معدود

۴۰- دنیس رایت در اینجا اصطلاح «خاک انگلیس» را بجای زمین سفارت یا محل سفارت بکار برده و به این ترتیب می‌خواهد بر نقش انگلیسیها در پیروزی نهضت مشروطیت ایران تأکید نماید.

41- The Persians Amongst the English - Denis Wright - J.B. Tauris and Co. LTD - London 1985. PP 200-203.

اقدامات مثبت انگلیسیها در ایران بوده (آنها نه بخاطر اینکه واقعاً علاقمند به استقرار حکومت دموکراسی و قانون در ایران بوده‌اند، بلکه برای محدود ساختن اختیارات دربار و دولت ایران که در آن زمان تحت نفوذ روسها بود) سفیر سابق انگلیس در ایران حق دارد که در مورد نقش انگلیسیها در نهضت مشروطیت ایران مبالغه کند و پیروزی این نهضت را «بیشتر حاصل تلاش و فشار خاموش آن چهارده هزار ایرانی که... در خاک انگلیس! در تهران اتراق کرده بودند» بداند، ولی واقعیت امر اینست که عوامل متعددی در بوجود آمدن این حرکت و پیروزی آن موثر بوده، که بست نشستن چند هزار نفر در سفارت و حمایت دولت انگلیس از آنها فقط یکی از این عوامل بشمار می‌آید. دربارهٔ مجموع این عوامل در جای خود سخن خواهیم گفت، ولی آنچه در ماه بحرانی قبل از صدور فرمان مشروطیت، در عقب‌نشینی مظفرالدین شاه در مقابل درخواست آزادیخواهان و عزل عین‌الدوله و صدور فرمان مشروطیت موثر واقع شد علاوه بر مهاجرت علما به قم و بست‌نشینی در سفارت، هیجان و حرکتی بود که در سراسر کشور آغاز شده بود. تبریز، که در آن زمان بعد از پایتخت مهمترین شهر کشور و مقر ولیعهد بود در این حرکت نقش مؤثری داشت و شگفت آنکه محمدعلی میرزا ولیعهد، که بعداً در مقام سلطنت به دشمنی با آزادیخواهان و طرفداران حکومت مشروطه برخاست، در این مرحله طرفدار جدی آزادیخواهان بود. علت طرفداری او از آزادیخواهان هم کینه‌ای بود که از عین‌الدوله در دل داشت، زیرا عین‌الدوله می‌کوشید شعاع السلطنه پسر دیگر مظفرالدین شاه را بمقام سلطنت برساند و محمدعلی میرزا می‌ترسید در صورت دوام حکومت عین‌الدوله و قدرت یافتن او مقام ولیعهدی را از دست بدهد. به همین جهت پس از مهاجرت علما از تهران، محمدعلی میرزا علمای تبریز را به طرفداری از مهاجرین و تحصن در تلگرافخانه و ارسال تلگراف‌هایی به‌عنوان شاه و علمای مهاجر تشویق کرد و خود نیز تلگرافی در تأیید آنان به‌عنوان پدرش مخابره نمود. متن این تلگرافات در صفحات ۱۱۳ تا ۱۱۸ جلد اول تاریخ مشروطه کسروی درج شده و مظفرالدین شاه در پاسخ تلگراف ولیعهد می‌نویسد «چند روز پیش که علمای عظام آذربایجان در ضمن عریضهٔ تلگرافی شرح راجع به علماء عرض کرده بودند نیت مقدسهٔ خودمان را به آنها خاطر نشان کرده‌ایم و آنها هم باید خوب دانسته باشند که حسن‌ظن ما و التفات ما نسبت به علماء تا چه درجه است. حالا هم در مقابل شفاعت شما و استدعای علمای تبریز مقرر فرمودیم مشیرالدوله وزیر امور خارجه به قم برود و علمای عظام را محترماً معاودت بدهد. البته شما هم این

مرحمت شاهانه را به آنها ابلاغ و آنها را به مراحم ملوکانه امیدوار خواهید ساخت. باید همگی با کمال امیدواری مراجعت و مراحم شاهانه را نسبت به خود و علمای آذربایجان بدانند که نیت مقدسه ما همیشه به ترویج شرع مطاع و آسایش علمای عظام معروف و معطوف بوده و هیچوقت مراحم خودمان را درباره آنها دریغ نخواهیم فرمود...»

تاریخ ارسال تلگراف فوق به تبریز، روز هفتم جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ (ششم مرداد ۱۲۸۵ هجری شمسی)، یعنی درست همان روزی است که مظفرالدین شاه عین‌الدوله را احضار و به او تکلیف استعفا می‌نماید. همانطور که پیش‌بینی می‌شد میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه، که نسبت به تقاضاهای علما و آزادیخواهان نظر مساعدی نشان می‌داد، بجای عین‌الدوله به مقام صدراعظمی منصوب گردید و بلافاصله برای جلب رضایت علما و آزادیخواهان و رفع تحصن در سفارت انگلیس دست بکار شد. مظفرالدین شاه سرانجام روز چهاردهم جمادی‌الثانی، برابر با سیزدهم مرداد ۱۲۸۵ شمسی فرمانی به شرح زیر به‌عنوان مشیرالدوله صدراعظم صادر نمود:

«جناب اشرف صدراعظم. از آنجا که حضرت باری‌تعالی جل شأنه سررشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را به کف با کفایت ما سپرده و شخص همایونی ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده لهذا در این موقع که رأی و اراده همایونی ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشدید و تأیید مبانی دولت، اصلاحات مقتضیه به‌مرور در دوائر دولتی و مملکتی به‌موقع اجرا گذارده شود، چنان مصمم شدیم که مجلس شورایی ملی از منتخبین شاهزادگان و علما و فاجاربه و اعیان و اشراف و ملاکین و نجار و اصناف به انتخاب طبقات مرفوم در دارالخلافة تهران تشکیل و تنظیم شود که در تمام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقه لازم را به عمل آورده و به هیئت وزرای دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید و درکمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت به‌توسط شخص اول دولت به‌عرض برساند که به‌صحة همایونی‌موشح و به‌موقع اجرا گذارده شود. بدیهی است که بموجب این دستخط مبارک نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آنرا موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهید نمود که به‌صحة ملوکانه رسیده و به عون‌الله تعالی مجلس شورای مرفوم که نگهبان عدل ماست افتتاح و به اصلاحات لازمه امور مملکت و اجرای قوانین شرع

مقدس شروع نماید و نیز مقرر می‌فرمائیم که سواد و دستخط مبارک را اعلان و منتشر نمائید تا قاطبه اهالی از نیات حسنه ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کمابسی مطلع و مرفه‌الحال مشغول دعاگوئی این دولت و این نعمت بی‌زوال باشند. در فصر صاحبقرانیه بتاریخ چهاردهم شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ هجری در سال یازدهم سلطنت ما».

چنانچه ملاحظه می‌شود در این فرمان که بنام فرمان مشروطیت معروف شده از مشروطه و مشروطیت نام برده نشده، ولی برای نخستین بار به اصطلاح «مجلس شورای ملی» بجای عدالتخانه اشاره شده است. اما محررین این فرمان نام ملت و حقوق ملت را بکلی فراموش کرده و نوشته‌اند که مجلس شورای «ملی» از منتخبین شاهزادگان و علما و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف تشکیل خواهد شد. به همین جهت فرمان صادره مردمی را که برای آزادی و حکومت مشروطه قیام کرده بودند راضی نکرد و بست‌نشینان سفارت هم به آن قانع نشدند. در نتیجه فرمان دیگری بشرح زیر صادر گردید:

«جناب اشرف صدراعظم در تکمیل دستخط سابق خودمان مورخه ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ که امر و فرمان صریحاً در تأسیس منتخبین ملت فرموده بودیم مجدداً برای اینکه عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کامله همایونی ما واقف باشند امر و مقرر می‌داریم که مجلس مزبور را بشرح دستخط سابق صریحاً دایر نموده بعد از انتخاب اجزاء مجلس، فصول و شرایط نظامنامه مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب و امضای منتخبین بطوریکه شایسته ملت و مملکت و قوانین شرع مقدس باشد مرتب نمایند که به شرف عرشی و امضای همایونی موشح و مطابق نظامنامه مزبور این مقصود مقدس صورت و انجام پذیرد.»

فرمان دوم ظاهراً برای تأکید بر این مطلب که مجلس منتخب «ملت» خواهد بود صادر شده، ولی تغییر عمده‌ای که در آن نسبت به فرمان اول دیده می‌شود، و در آن موقع توجه کسی را بخود جلب نکرد، تغییر عنوان «مجلس شورای ملی» به «مجلس شورای اسلامی» است. باوجود این در هیچیک از دو فرمان حدود و اختیارات مجلس تعیین نشده بود، ولی علما ادامه کشمکش با دربار و دولت را درباره جزئیات امر مصلحت ندانستند و حل این مشکلات را به تدوین نظامنامه مجلس موکول نمودند. آقایان علما با سلام و صلوات به تهران بازگشتند و بست‌نشینان نیز محوطه سفارت را ترک گفتند. مشیرالدوله صدراعظم یک هیئت پنج نفری را که دو پسر خود او میرزا

حسنخان و میرزا حسین خان و آقاییان صنایع الدوله و محتشم السلطنه و مخبر السلطنه عضو آن بودند برای تدوین نظامنامه انتخابات اولین دوره مجلس تعیین کرد. این هیئت کار خود را در کمتر از یکماه به انجام رساند و به موجب نظامنامه انتخابات اولین دوره مجلس که روز نوزدهم رجب ۱۳۲۴ به امضای شاه رسید مقرر شد برای اولین دوره مجلس شصت نماینده از تهران و شصت نماینده از ولایات انتخاب شوند. شصت کرسی نمایندگان تهران به شرح زیر بین طبقات مختلف تقسیم شده بود: از شاهزادگان و قاجاریه ۴ نفر - از علما و طلاب ۴ نفر - تجار ۱۰ نفر - ملاکین و فلاحین ۱۰ نفر - اصناف (از هر صنفی یک نفر) ۳۲ نفر.

اولین دوره مجلس شورای ملی روز یکشنبه هجدهم ماه شعبان (۱۴ مهر ۱۲۸۵ هجری شمسی) در کاخ گلستان در حضور مظفرالدین شاه افتتاح شد. شاه در آن موقع بیمار بود، باوجود این در مراسم افتتاح حضور یافت. میرزا یحیی دولت آبادی که خود از نمایندگان دوره اول و در مراسم افتتاح آن حاضر بوده در خاطرات خود از آن مراسم می نویسد «شاه ورود می کند. مانند مرده متحرک او را به زحمت می آورند و روی صندلی سلام می نشانند و این آخرین کرسی نشینی اوست. بعد از بجا آوردن مراسم موزیک سلام که با حضور علما زده می شود و خطبه و غیره، شاه با صدای بسیار ضعیف که نگارنده و بعضی که نزدیک نشسته اند می شنویم می گوید ده سال است آرزوی این روز را داشتم الحمدالله که به مقصود خود رسیدم. علماء دعا می کنند. شاه پاکتی را که بدست صدراعظم است با رعشه شدید دست گرفته به دست نظام الملک که مخاطب سلام است و پیش رو ایستاده می دهد و می گوید این نطق ماست بخوان. نظام الملک ورقه را از پاکت درآورده صورت نطق شاه را می خواند. نطق شاه که خوانده شد مجلس پایان می یابد و شاه را می برند...»^{۲۲}

نخستین قانون اساسی ایران در مدتی کمتر از سه ماه پس از افتتاح اولین دوره مجلس شورای ملی تنظیم شد و مظفرالدین شاه روز چهاردهم ذی القعدة (هشتم دیماه ۱۲۸۵ شمسی) یعنی فقط ده روز قبل از مرگ آنرا امضا کرد. در تنظیم نخستین قانون اساسی ایران شتاب زیادی بکار رفت و بسیاری از مطالب مهم (که بعداً در متمم قانون اساسی به آن اضافه شد) از قلم افتاد، زیرا مظفرالدین شاه در شرف موت بود و بیم آن

می‌رفت که پس از مرگ او محمدعلی میرزا به وعده‌های پدر وفا نکند. این نگرانی‌ها کاملاً بجا بود، زیرا مظفرالدین شاه روز ۲۴ ذی‌القعدة (۱۸ دیماه ۱۲۸۵ شمسی) درگذشت و جانشین او بنای ناسازگاری با آزادیخواهان را گذاشت.

قبل از پرداختن به وقایع دوران سلطنت محمدعلی شاه و انقلاب دوم مشروطیت، لازم است شرایطی را که به پیروزی نخستین مرحله این انقلاب انجامید به‌اختصار مورد بررسی قرار بدهیم. در آغاز این بررسی نقل نوشته‌ای از یک ناظر بیطرف خارجی در جریان انقلاب مشروطیت ایران مفید به نظر می‌رسد. نویسنده «اوژن اوبن»^{۴۳} وزیر مختار فرانسه در ایران در سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ است که بعد از مراجعت از ایران مشاهدات و خاطرات خود را در کتابی تحت عنوان «ایران امروز»^{۴۴} برشته تحریر درآورده و ترجمه فارسی آن نیز تحت عنوان «ایران امروز ۱۹۰۶-۱۹۰۷» به ترجمه آقای علی‌اصغر سعیدی منتشر شده است. نویسنده پس از شرح مفصلی درباره شیوه حکومت در ایران در سالهای قبل از انقلاب مشروطیت و نقش روحانیت می‌نویسد «در ایران، همیشه دو قدرت، درحقیقت با هم همزیستی مسالمت‌آمیز داشته و گاهی نیز کفه یکی بر دیگری چربیده است. این دو قدرت عبارت بوده‌اند از قدرت کشوری، که مظهر آن دربار بود و روحانیت، که نمایندگان آن «مجتهدان» بودند. در مواقعی که این دو نیرو با هم کنار می‌آمدند صلح و آرامش بر سرتاسر ایران سایه می‌انداخت... «مجتهدان» دارای آنچنان قدرت و نفوذ غیرقابل تصویری هستند که حتی می‌توانند در مواقع لازم، دربرابر نیروی شاه نیز سخت بایستند. ظاهراً افکار عمومی را آنان می‌سازند. در حال حاضر دربرابر استبداد بزرگان قوم، آنان جانب مردم را گرفته‌اند...»^{۴۵}

وزیر مختار فرانسه در ایران در سالهای انقلاب مشروطیت سپس به شرح وقایع دوران سلطنت ناصرالدین شاه از زمان صدارت امیر کبیر و افتتاح مدرسه دارالفنون تا اعزام نخستین گروه محصلین ایرانی به فرنگ و باز شدن پای ایرانیان به اروپا پس از مسافرت‌های ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه پرداخته و رسوخ افکار آزادیخواهی غرب را

43- Eugene Aubin.

44- La Perse d' Aujourd'hui.

۴۵- ایران امروز (۱۹۰۶-۱۹۰۷) نوشته «اوژن اوبن». ترجمه علی‌اصغر سعیدی.

کتابفروشی زوار. صفحه ۲۰۲.

در ایران از عوامل موثر در بیداری ایرانیان بشمار می‌آورد. دیپلمات فرانسوی سپس می‌نویسد:

... طرفداران آزادی در ایران، در آغاز نهضت، نه تعدادشان زیاد و نه نیرویشان قوی بود. همیشه همه افراد روستائی، یعنی اکثریت وسیع مردم کشور، از اندیشه‌های نو گریزانند... به همین جهت تمایلات اصلاح‌طلبی، منحصرأ در شهرهای بزرگ، خصوصاً به ترتیب در شهرهای تهران، تبریز، رشت و شیراز، ناحد کمی نیز در اصفهان، کرمانشاه و همدان ظاهر گردید. در شهرهای مذکور جوانانی که در اروپا تحصیل کرده بودند، ملایان اصلاح‌طلب، و بازرگانانی که از جور و ستم حاکمان مستبد به‌ستوه آمده بودند، همه دور هم گرد آمدند و مجموع عددهشان به چند هزار نفر رسید. هیچ سازمان متشکل و منظمی، جز دسته‌های مذهبی و حلقه‌های طریقتی، در کار نبود. جماعت آزادیخواهان نیز جز دورنمای مبهمی از انقلاب فرانسه، هیچ برنامه مشخصی در نظر نداشتند. تبریز به‌عنوان مغز متفکر نهضت و تهران به مثابه بازوی تحرک و فعالیت دست به‌کار شدند...

رجال درباری و ملایان دولتی طبعاً حالت ارتجاعی داشتند. همینطور اهالی شهرهایی که در آنها قدرت واحد حاکم بود. مانند قم یا مشهد و شهرهای جنوب کشور... در میان علمای بزرگ روحانیت نیز چنددستگی وجود داشت. روحانیت تهران از اندیشه آزادیخواهی حمایت می‌کرد و در مسیر این نهضت، برای خود در میان مردم جای پای محکم و محل نفوذ روزافزونی را به رأی‌العین می‌دید، و از پیشاپیش این نکته را درک می‌کرد که این جریان، حمایت مجتهدان عالیقدر مقیم شهرهای مقدس را هم به‌سوی خود جلب خواهد کرد. درک صحیح و ابتکار آنان به نهضت جهت خاصی بخشید و انقلاب رنگ مذهبی و ملی به‌خود گرفت.

وقوع انقلاب ایران برفق‌آسا بود، ولی خشونت نداشت. البته مزاج خشک و مکار ایرانی، با وحشی‌گری و خشونت، بیش از حرص و جوش زدن سازگار است، اما از آشوبهای خون‌آلود پرهیز نمود. تنها چند انقلابی افراطی، حسابهای سابق خود را با چند ترور پنهانی صاف کردند. ایرانی به سائقه ظرافت و ذکاوت ذاتی، ضرورت زمان و مکان را دقیقاً درک کرد؛ از آغاز دوره انقلاب، همه آشوبهای سیاسی ایران، در محیطی امن و آرام ادامه می‌یافت. بطوریکه هیچیک از اروپائیان، که آزاد و تنها در این کشور زندگی می‌کردند، هیچوقت نسبت به امنیت خود، کوچکترین خطری احساس نکردند.

از سوی دیگر، اغتشاش و آشوب در ایران، اصولاً امری عادی و معمولی

است، و انقلاب در برابر مسائل حادی که پیش می‌آمد، شیوه‌های متداول در زندگی روزمره را به کار می‌بست. مطابق سنتهای رایج، در برابر جنایات رژیم‌های استبدادی و ستم‌جباران، دین اسلام برای پناه دادن به افراد فراری «بست»‌های امنی در جدار قبر مقدسین تأمین کرده است... استفاده از «بست» در واقع نوع خاصی از اقامه دعوی است که هیچوقت شکست و محکومیت به دنبال ندارد. تنها هدف بست‌نشستن، به مصالحه کشاندن طرف قوی است... مداومت و قدرت کمی بست‌نشینان، در اتخاذ تصمیم مناسب، بسیار موثر است.

هنگامی که انقلاب ایران به لحظات انفجار نزدیک‌تر شد، دیگر در همه زمینه‌ها خود را با آداب و رسوم ایرانی تطبیق داده بود. البته عوامل و مقدمات متعددی، پیش‌درآمد آن انفجار بودند: اهالی رشت و شیراز از افزایش مالیات و رشوه‌خواریهای حاکمان شاهزاده، به ستوه آمدند و دو فرزند شاه، عبدالسلطان و شعاع‌السلطنه را از ایالت‌های خویش بیرون راندند. در سنه (سنندج) و «اردلان» نیز با «جلال‌الدوله» برادرزاده شاه، همان رفتار شد. یکی دیگر از شاهزادگان قاجار ملقب به «ظفرالسلطنه» از کرمان اخراج گردید. شورشهایی در مشهد به وقوع پیوست. در همه شهرها آشوب و بلوا رو به‌تزايد بود. «بست»‌ها از جمعیت موج می‌زد. عرصه زندگی بر حاکمان سخت تنگ شده بود... مجمع روشنفکران و اندیشمندان، و خانقاه‌های درویشان، به کمیته‌های سیاسی بدل شدند. در مساجد عمده، واعظان موضوعات عادی مذهبی و اخلاقی را رها کردند، تا به بحث‌های سیاسی بپردازند و از اوضاع غم‌انگیز کشور و سوءاستفاده‌های کلان صدراعظم، که یکی از شاهزادگان قاجار، به اسم «عین‌الدوله» بود، مردم را آگاه کنند...»^{۲۶}

با این مقدمه از یک دیپلمات و نویسنده فرانسوی، که خود شاهد و ناظر جریان انقلاب مشروطیت ایران بوده، به موضوع اصلی بحث این بخش، یعنی علل و عوامل انقلاب مشروطیت، باز می‌گردیم. انقلاب مشروطیت ایران، مانند هر انقلاب دیگری، انگیزه‌ها و دلایل متعدد داشته است که جمع آنها در شرایط زمانی مناسب به آغاز نهضت مشروطیت و پیروزی آن انجامیده است. اهم این عوامل و انگیزه‌ها به‌اختصار از این قرار است:

۱- نخستین عامل و انگیزه انقلاب مشروطیت ایران، که زمینه هر انقلابی به‌شمار

می‌آید، ناراضی‌های عمومی از نظام حاکم بود که از ظلم و استبداد و فساد رژیم قاجار، در تمام دوران فرمانروایی سلاطین این سلسله سرچشمه می‌گرفت. نهضت تنباکو در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه سرآغاز حرکتی بود که به قتل ناصرالدین شاه انجامید و قتل شاه و تغییر سلطنت خود عامل محرکی بود که به حرکت‌های بعدی شتاب بیشتری بخشید.

۲- انقلاباتی که از اواخر قرن هجدهم به بعد در اروپا رخ داد، با توسعه روابط ایران و کشورهای اروپایی در قرن نوزدهم، در ایران هم اثر گذاشت و انتشار روزنامه‌های فارسی در داخل و خارج ایران عامل موثری در نشر و ترویج آرمان آزادیخواهی در ایران بود. از معروفترین و موثرترین روزنامه‌هایی که در خارج از ایران چاپ شده و در داخل ایران هم بدست علاقمندان می‌رسید می‌توان به روزنامه قانون (چاپ لندن) اختر (چاپ اسلامبول) حبل‌المتین (چاپ کلکته) و روزنامه‌های حکمت و ثریا و پرورش و چهره‌نما (چاپ قاهره) اشاره کرد. روزنامه قانون که به مدیریت میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله در لندن چاپ می‌شد و انتقادات کوبنده‌ای از رژیم حاکم بر ایران داشت بطور مخفیانه در داخل ایران توزیع می‌شد و در تحریک افکار عمومی علیه حکومت قاجار نقش موثری ایفاء می‌کرد.

۳- مسافرت ایرانیان به اروپا، که از اواخر سلطنت ناصرالدین شاه و بدنبال سفرهای رسمی شاه و درباریان به اروپا آغاز شد، به گسترش افکار آزادیخواهانه در ایران کمک زیادی کرد و نخستین انجمن‌های مخفی در ایران برای مبارزه با فساد و استبداد از سوی کسانی که با افکار آزادیخواهانه و تجددطلبی از اروپا باز می‌گشتند تشکیل شد. این انجمن‌ها در شکل دادن به انقلاب مشروطیت و سوق دادن حرکت‌های مردمی در جهت آرمان‌های آزادیخواهانه نقش موثری ایفا نمودند. همانطور که در شرح جریان انقلاب مشروطیت ایران گفته شد، حرکت‌های مردمی در ایران در آغاز هدف‌های حقیر و محدودی داشتند و حتی در جریان «هجرت صفری» و بست‌نشینی علما در حضرت عبدالعظیم نیز، تقاضاهای آقایان از دربار محدود به عزل چند مقام دولتی بود و تقاضای تشکیل «عدالتخانه»، که اساس مبارزات بعدی برای تشکیل مجلس و استقرار حکومت دمکراسی را تشکیل می‌داد، بعداً از سوی اعضای انجمن‌های مخفی به شرایط رفع تحصن علما در حضرت عبدالعظیم اضافه شد.

۴- مذهب و روحانیت در آغاز و انجام نهضت مشروطیت ایران نقش درجه اولی داشت و اصولاً در جامعه آنروز ایران پیشرفت هیچ حرکتی بدون پوشش مذهبی

امکان‌پذیر نبود. نقشی که روحانیون در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه در نهضت تنها کو ایفا کردند، بر نفوذ و موقعیت آنها در جامعه افزود و ماجرای «مسیو نوز» بلژیکی در اوائل سلطنت مظفرالدین شاه، که در شرح وقایع مربوط به انقلاب مشروطیت ایران به تفصیل به آن اشاره شد، محرک اصلی مشارکت روحانیون در قیام بر ضد حکومت وقت بود. در واقع وام‌هائی که در اوائل سلطنت مظفرالدین شاه، برای تأمین مخارج مسافرت‌های او به اروپا، از روسها گرفته شد و اقدامات مسیو نوز رئیس بلژیکی گمرکات ایران برای تأمین هزینه‌های دولت و بازپرداخت وام‌های خارجی، که موجب افزایش تعرفه‌های گمرکی و فشار بر تجار واردکننده کالاهای خارجی شد، صف واحدی از علما و بازرگانان در برابر حکومت بوجود آورد و اعتقادات مذهبی مردم، همراه با حمایت مالی بازار، دو عامل اصلی در آغاز حرکتی بودند که آزادیخواهان و انجمن‌های مخفی هم از آن بهره گرفتند و حرکتی را که در آغاز رنگ سیاسی نداشت بصورت یک نهضت آزادیخواهی در جهت استقرار حکومت قانون در آوردند.

۵- رقابت و اختلاف بین دو سیاست استعماری روس و انگلیس به ایجاد و پیشرفت نهضت مشروطیت در ایران کمک زیادی کرد. انگلیسیها که دربار و حکومت وقت ایران را تحت نفوذ و حافظ منافع روس می‌دانستند، برای تضعیف این حکومت با مشروطه‌خواهان همداستان شدند و با گشودن درهای سفارت انگلیس به روی هزاران نفری که خواهان برقراری حکومت مشروطه بودند در پیروزی این نهضت نقش مؤثری ایفا نمودند. البته انتظارات انگلیسیها از استقرار مشروطیت در ایران، آنطور که منظور آنها بود حاصل نشد و بهمین جهت انگلیسیها بعد از پیروزی نهضت مشروطیت ایران با رقیب خود ساختند و ایران را به مناطق نفوذ بین روس و انگلیس تقسیم کردند.

۶- حوادث و انقلابات روسیه در اوائل قرن بیستم در ایجاد و پیشرفت نهضت مشروطیت ایران نقش مؤثری ایفا کرد. دولت روسیه تزاری پس از تحمیل شرایط ننگین قرارداد ترکمان چای به ایران دربار ایران را تحت نفوذ خود درآورد و حکومت‌های ایران از زمان سلطنت محمدشاه قاجار به بعد، به استثنای یک دوره کوتاه در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه، همیشه تابع سیاست روس و حامی منافع روسها در ایران بودند. به همین جهت هنگامی که دولت روسیه پس از شکست در جنگ با ژاپن در سال ۱۹۰۴ و انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه بشدت تضعیف شد دربار و دولت تحت حمایت روسیه در ایران نیز به ضعف گرائیدند. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و رواج افکار آزادیخواهان در آن

کشور، در ایران نیز که در همسایگی روسیه فرار داشت مستقیماً اثر گذاشت و آذربایجان بیش از نقاط دیگر ایران تحت تأثیر این افکار قرار گرفت. آثار نویسندگان آزادیخواه آذربایجانی مقیم قفقاز، مانند میرزا فتحعلی آخوندزاده، در همین زمان در ایران منتشر شد و نقش موثری در بیداری مردم بازی کرد.

۷- رقابت و اختلاف بین شاهزادگان و رجال قاجار در زمان سلطنت مظفرالدین شاه از عوامل موثر در پیشرفت نهضت مشروطیت بود. همانطور که در شرح وقایع دوران انقلاب مشروطیت اشاره شد اختلاف بین امین‌السلطان و امین‌الدوله که در آغاز سلطنت مظفرالدین شاه به تناوب صدراعظم ایران شدند به پیشرفت نهضت مشروطیت کمک کرد و پس از برکناری امین‌السلطان و صدارت عین‌الدوله نیز، امین‌السلطان که در دوران صدارت خود با آزادیخواهان مبارزه می‌کرد، برای تضعیف رقیب و جانشین خود به مشروطه‌خواهان کمک می‌نمود. اختلاف عین‌الدوله و محمدعلی میرزا ولیعهد و تلاش عین‌الدوله برای انتخاب شعاع‌السلطنه برادر محمدعلی میرزا به ولیعهدی، محمدعلی میرزا را به طرفداری از مشروطه‌طلبان وادار ساخت و این مخالف سرسخت مشروطیت، برای سرنگون کردن عین‌الدوله، چند صباحی در صف طرفداران مشروطیت قرار گرفت!

۸- و سرانجام ضعف و بیماری مظفرالدین شاه را می‌توان به‌عنوان یکی از عوامل موثر در پیروزی نهضت مشروطیت ایران بشمار آورد. اگر ناصرالدین شاه زنده بود، و یا مظفرالدین شاه یکسال زودتر می‌مرد و محمدعلیشاه یکسال زودتر بر تخت سلطنت می‌نشست صدور فرمان مشروطیت سالها به عهده تعویق می‌افتاد و در راه تحصیل این آزادی ناقص خونهای بیشتری ریخته می‌شد. چنانچه محمدعلیشاه پس از جلوس بر تخت سلطنت به‌راحتی در برابر آنچه پدرش پذیرفته بود تمکین نکرد و موجبات انقلاب دوم مشروطیت را فراهم آورد.

در پایان این بخش و پیش از پرداختن به وقایع دوران سلطنت محمدعلیشاه و انقلاب دوم مشروطیت، تذکر نکته‌ای درباره معنی لفظ مشروطیت و ریشه آن ضروری به‌نظر می‌رسد. مشروطیت یا مشروطه در ایران به معنی سلطنت یا حکومتی که مشروط و محدود به حدود و شرایط قانونی باشد معنی شده، و مفهوم واقعی آن هم همین است، ولی اصل این اصطلاح از واژه «شارت»^۷ فرانسه که به معنی قانون اساسی یا منشور است

گرفته شده است. مرحوم سیدحسین تقی‌زاده در سخنرانی‌های خود دربارهٔ مشروطیت که در سال ۱۳۳۷ در باشگاه مهرگان ایراد نمود به تفصیل دربارهٔ این موضوع سخن گفته و اضافه کرده است که اصطلاح مشروطیت، قبل از ایران در کشور عثمانی رایج شده و از آنجا به ایران آمده است. مرحوم تقی‌زاده در یکی از این سخنرانی‌ها نکتهٔ بامزه‌ای هم دربارهٔ اصطلاح مشروطه و مشروطیت بیان کرده و گفته است «در اول امر نهضت مشروطیت در تبریز یکی از علماء (آقامیرزا صادق آقا مجتهد معروف) در مقابل مردم مشروطه طلب که پیش او رفته و اصرار داشتند او هم همراهی کند گفت این چیزی که شما می‌خواهید چیست و معنی آن کدام است؟ وقتی که بیان کردند منظور حکومت ملی است گفت این چیز که از ممالک دیگر آمده آیا آنجاها اسمی به زبان خود آنها ندارد؟ وقتی گفتند کنسی‌توسیون (قانون اساسی) گفت خوبست همین کلمه را بگیرید که در مرکز اصلی خودش معنی و تعریف ثابت و غیرقابل تغییر دارد و نمی‌توان بعدها تعریف و تفسیر ناصحیح کرد اما اگر کلمهٔ عربی مشروطه بگوئید اختیار کار و تفسیر و معنی آنرا بدست ما داده‌اید و ما خواهیم گفت شرط بشرط وهوشارط و ذاک مشروط. آنوقت روزی می‌گوئیم مشروط به نبودن آزادی یا مشروط به حکم علماء و هکذا و هکذا...»^{۴۸}

۴۸- خطابهٔ آقای سیدحسن تقی‌زاده مشتمل بر شمه‌ای از تاریخ اوائل انقلاب و مشروطیت

ایران - از انتشارات باشگاه مهرگان. چاپ سال ۱۳۳۸. تهران. صفحات ۵۴-۵۳.

انقلاب دوم مشروطیت

و عزل محمد علیشاه قاجار

مظفرالدین شاه روز ۲۴ ذیقعده سال ۱۳۲۴ هجری قمری (برابر با هجدهم دیماه ۱۲۸۵ هجری شمسی و هشتم ژانویه ۱۹۰۷ میلادی) در سن ۵۳ سالگی درگذشت. اوژن اوبن وزیر مختار فرانسه در ایران در زمان مرگ مظفرالدین شاه و جلوس محمدعلیشاه بر تخت سلطنت، که فصلی از کتاب خاطرات مأموریت خود را در ایران به این واقعه اختصاص داده است، درباره آخرین روزهای حیات مظفرالدین شاه می‌نویسد «وضع مزاجی شاه به قدری وخیم و ناامیدکننده بود که از چندین هفته پیش ولیعهد از تبریز احضار شده بود. به این جهت در حین مرگ پدر، محمدعلی میرزا در تهران بود و حتی به نیابت سلطنت نیز انتخاب شده بود. وقتی تاهوت مظفرالدین شاه از تالار «برلیان» خارج شد، محمدعلی شاه در همان لحظه جای پدر را گرفت، و جماعت درباریان در اطراف اریاب جدید سر و دست می‌شکستند...» وزیر مختار فرانسه سپس به شرح تشریفات مفصل تاجگذاری محمدعلی شاه که فقط ده روز پس از مرگ مظفرالدین شاه، در روز چهارم ذیحجه سال ۱۳۲۴ (۲۸ دیماه ۱۲۸۵ هجری شمسی) برگزار شد پرداخته و می‌نویسد «درباریان در تالار موزه صف کشیدند. در دو سوی تخت سلطنتی، هشت شاهزاده قاجار، که از میان اولاد عباس میرزا برای حمل سلاح‌های جواهرآسای سلطنتی انتخاب شده‌اند، بعد دو برادر شاه جدید، شعاع‌السلطان و عضدالسلطان و در پیشاپیش همه در سمت راست پله‌های تخت طاووس سلطان احمدشاه، فرزند دوازده ساله‌ی شاه که قرار است به‌عنوان ولیعهد تعیین گردد، بطور تنها ایستاده‌اند. در حدود

بیست ملا و سید، که هر کدام از معروف‌ترین علما و سادات پایتخت بشمار می‌آیند، به صورت نیم‌دایره‌ای روی زمین نشسته بودند؛ در دو جای اولی مجتهدان بزرگ آقا سیدمحمد (طباطبائی) و آقا سیدعبدالله (بهبهانی)، بعد به ترتیب امام جمعه که یکی از دامادهای مظفرالدین شاه و رئیس رسمی علماست و عالم معروف حاجی شیخ فضل‌الله (نوری)... محمدعلی شاه، سی و پنج ساله با بنیه‌ی نسبتاً قوی و قد متوسط... درحالیکه برادران کوچکتر، فرزندان و پیشخدمتهای مخصوص پشت سر وی حرکت می‌کردند، از تالار گذشت. بالای تخت فتحعلی شاه قرار گرفت و روی آن نشست. بعد به بالش مروارید دوزی شده‌ای که در بالای آن گذاشته بودند تکیه داد. با ورود وی به تالار ملاها از جای خود برخاستند و به سوی شاه هجوم بردند و درحالیکه زیر لب تبریک می‌گفتند برای بقا و دوام سلطنت وی دعا می‌کردند...»^{۴۹}

وزیر مختار فرانسه پس از شرح دعا و آیاتی از کلام‌الله مجید که توسط آقایان سیدمحمد طباطبائی و سیدعبدالله بهبهانی قرائت شد اضافه می‌کند «...آنگاه صدراعظم (میرزا نصرالله خان مشیرالدوله) تاج کیانی را بر سر محمدعلی شاه گذاشت، و به نظر چنین آمد که شاه از داشتن چنین کلاه تشریفاتی ناراحت و غیرعادی روی سرش بسیار رنج می‌برد. سابق بر این امتیاز گذاشتن تاج بر سر شاه، مطلقاً در انحصار مقامات مذهبی بود، ولی چون میان امام جمعه و مجتهدان بزرگ، یعنی درواقع علمای دولتی و روحانیون آزاد، بر سر مقام و ارجحیت اختلاف ایجاد شده بود، مسئله را با تفویض این امتیاز به مقامات کشوری حل کردند...»^{۵۰}

اختلاف بین محمدعلی شاه و آزادیخواهان از همان مراسم تاجگذاری شاه جدید آغاز شد، زیرا در این مراسم از نمایندگان مجلس دعوت نشده بود. بی‌اعتنائی محمدعلی شاه به مجلس و مجلسیان ادامه داشت تا اینکه نمایندگان تبریز، که در رأس آنان سیدحسن تقی‌زاده و میرزا صادق مستشارالدوله قرار داشتند وارد تهران شدند.

«اینها به محض ورود به تهران به دیدن مشیرالدوله صدراعظم رفتند و گفتند فرمانی که شاه به ملت داده است مشروطه است یا غیر آن؟ صدراعظم از پاسخ به این

۴۹- ایران امروز (۱۹۰۶-۱۹۰۷). نوشته اوژن اوبن. ترجمه علی‌اصغر سعیدی...

صفحات ۱۶۳-۱۵۵.

۵۰- ایران امروز... صفحه ۱۶۴.

سؤال سر باز زد. مستشارالدوله ایستادگی کرد و گفت ما باید بدانیم مشروطه هستیم یا نه؟ مشیرالدوله سرانجام گفت نه! دولت به شما یک مجلس برای وضع قوانین داده است. مستشارالدوله گفت: پس دولت آب در گوش ما کرده است... برویم و فریبکاری دولت را به گوش موکلین خودمان که در تلگرافخانه جمعند برسانیم. مشیرالدوله وحشت زده شد و به نمایندگان تبریز گفت خشمگین نشوید آنچه می خواهید بنویسید تا فردا به نظر شاه برسانم. نمایندگان خواسته های خود را به شرح زیر نوشتند:

۱- شخص همایونی باید دستخطی برای اسکات عامه صادر نمایند که دولت ایران مشروطه تامه است.

۲- عدد وزرای مسئول فعلاً از هشت عدد متجاوز نیست و هر گاه بعدها تشکیل یک وزارتخانه لازم گردد به امضای مجلس تشکیل داده خواهد شد.

۳- از این ببعد از خارجه نباید وزیر معین و مقرر بشود.

۴- در هر یک از ولایات و ایالات به اطلاع مجلس شورای ملی انجمن محلی برقرار باشد.

۵- وزرای افتخاری ابداً نباید باشند، یعنی اسم وزارت به جز بر هشت وزیر مسئول در دائره دولت نباید برده شود.

۶- عزل مسیو نوز و مسیو پریم و توقیف لاورس رئیس گمرکخانه تبریز فوری لازم است.

۷- عزل ساعدالملک.

نکته قابل ذکر آنکه این تقاضاها به ابتکار نمایندگان تبریز از دولت خواسته نشده، اینها همه خواسته های مردم تبریز بود که اجرای آنها از نمایندگان خود می خواستند.

شاه عزل مسیو نوز را پذیرفت، اما به پذیرفتن مشروطیت و تأسیس انجمن های ایالتی و ولایتی تن در نداد... مردم تهران و تبریز چون بر حقیقت کار واقف شدند و باز شاه را با مشروطیت مخالف یافتند سر به شورش برداشتند. در تبریز نیز بازارها بسته شد و مردم در تلگرافخانه و اطراف آن جمع شدند. سرانجام محمدعلی شاه در برابر فشار مردم تهران و تبریز قدرت مقاومت را از دست داده، فرمان ذیل را صادر کرد: «جناب اشرف صدراعظم، سابق هم دستخط فرمودیم که نیت مقدسه ما در توجه به اجرای اصول قوانین اساسی که امضای آن را خودمان از شاهنشاه مرحوم انارالله برهانه گرفتیم بیش از

آنست که ملت بتوانند تصور کنند و این بدیهی است از همان روز که فرمان شاهنشاه مبرورانارالله برهانه شرف صدور یافت و امر به تأسیس مجلس شورای ملی شد دولت ایران در عداد دول مشروطه صاحب کنستیتوسیون به شمار می آید. منتهی ملاحظه ای که دولت داشته این بوده است که قوانین لازمه برای انتظام وزارتخانه ها و دوایر حکومتی و مجالس بلدی مطابق شرع محمدی صلی الله علیه و آله نوشته آن وقت به موقع اجرا گذارده شود. عین این دستخط ما را برای جنابان مستطابان حجج الاسلام سلمهم الله تعالی و مجلس شورای ملی ابلاغ نمائید. ۲۷ ذیحجه ۱۳۲۴» ۵۱

باین ترتیب محمدعلی شاه کمتر از دو هفته پس از تاجگذاری در برابر مردم عقب نشینی کرد و اصطلاحات مشروطه و «کنستیتوسیون» یا قانون اساسی برای نخستین بار در یک فرمان سلطنتی قید شد. بدنبال صدور این فرمان هیئتی در مجلس مأمور رفع نواقص قانون اساسی شد و این هیئت که آقایان صنیع الدوله و تقی زاده و مستشارالدوله و مشارالملک و حاجی امین الضرب و سعدالدوله و وثوق الدوله و حاج سید نصرالله اخوی در آن عضویت داشتند سرانجام متمم قانون اساسی را در ۱۰۵ اصل تنظیم نمودند و مهمترین اصول مربوط به حقوق ملت و حدود اختیارات سلطنت و تقسیم قوای سه گانه در این متمم قید گردید.

اما در جریان تنظیم اصول متمم قانون اساسی کارشکنی های زیادی برای جلوگیری از تحکیم اساس حکومت مشروطه در ایران به عمل آمد و محمدعلی شاه که خود را قادر به مقابله با طرفداران مشروطه و استقرار حکومت قانون نمی دید امین السلطان صدراعظم ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه را که در اروپا زندگی می کرد به تهران فراخواند و او را بجای مشیرالدوله به صدراعظمی منصوب نمود. از سوی دیگر شیخ فضل الله نوری هم که با آقایان سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی درباره اساس مشروطیت اختلاف داشت و بعضی از اصول متمم قانون اساسی را خلاف شرع می دانست در مجالس روضه خوانی که همزمان با زمامداری امین السلطان ترتیب داده بود به مخالفت با اقدامات مجلسیان پرداخت و چون مجالس روضه خوانی او را مخالفانش برهم زدند در حضرت عبدالعظیم تحصن اختیار کرد و به چاپ و پخش اعلامیه ها و لوائیحی برضد مجلس و مجلسیان پرداخت. در یکی از این لوائیح آمده است «از بدو افتتاح این مجلس

جماعت لاقید لایالی لامذهب از کسانی که سابقاً معروف به بابی بودن بوده‌اند، و کسانی که منکر شریعت و معتقد به طبیعت هستند همه در حرکت درآمده و همه به چرخ افتاده‌اند. سنگهاست که به سینه می‌زنند و جنگهاست که با خلق خدا می‌کنند... و دیگر روزنامه‌ها و شب‌نامه‌هایی پیدا شده اکثراً مشتمل بر سب علماء اعلام و طعن در احکام اسلام و اینکه باید در این شریعت تصرفاتی کرد و فروعی را از آن تغییر داده و تبدیل به احسن و انسب نمود و آن قوانینی که به مقتضای یکهزار و سیصد سال پیش قرار داده شده است باید همه را با اوضاع و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت. از قبیل اباحه مسکرات و اشاعه فاحشه‌خانه‌ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجوه روضه‌خوانی و وجوه زیارت مشهد مقدسه در ایجاد کارخانجات و تسویه طرق و شوارع... امروز می‌بینیم در مجلس شوری کتب قانونی پارلمنت فرنگ را آورده و در دائره احتیاج به قانون توسعه قائل شده‌اند، غافل از اینکه ملل اروپا شریعت مدونه نداشته‌اند، لهذا برای هر عنوان نظامنامه نگاشته‌اند، درحالیکه ما اهل اسلام شریعتی داریم آسمانی و جاودانی که از بس متین و صحیح و کامل و مستحکم است نسخ بر نمی‌دارد... جلوگیری از دخالت و تصرفات این فرقه‌های فاسد و مفسده به نگاشتن و ملحوظ داشتن چند فقره است در نظامنامه اساسی: یکی آنکه در نظامنامه اساسی مجلس بعد از لفظ مشروطه، لفظ مشروعه نوشته شود و دیگر آنکه فصل دائر بر مراعات قوانین مجلس با شرع مقدس و مراقبت هیئتی از عدول مجتهدین در هر عصر بر مجلس شوری بر فصول نظامنامه افزوده شود و مجلس شوری را به هیچ وجه حق دخالت در تعیین آن هیئت از عدول مجتهدین نخواهد بود و اختیار انتخاب و سایر جهات راجعه به آن هیئت کلاً با علماء مقلدین هر عصر است لاغیر... و دیگر آنکه چون نظامنامه اساسی مجلس را از روی قانونهای خارج از مذهب ما نوشته‌اند محض ملاحظه مشروعیّت و حفظ اسلامیت آن، پاره‌ای تصرفات در بعضی فصول با حضور همگی حجج اسلامیه شده است، باید آن فصول نیز به همان اصلاحات و تصحیحاتی که همگی فرموده‌اند مندرج شود و هیچ تغییری و ترک به عمل نیاید. برای نمونه آن تصرفات و تصحیحات مثلی بیاوریم تا همه برادران دینی بدانند که بدو آنچه بوده است و بعداً چه شده است. از جمله یک فصل از قانونهای خارجه را ترجمه کرده‌اند که مطبوعات مطلقاً آزاد است (یعنی هرچه را هر کس چاپ کرد احدی را حق چون و چرا نیست) این قانون با شریعت ما نمی‌سازد. لهذا علماء عظام تغییر دادند و تصحیح فرمودند، زیرا که

نشر کتب ظلال و اشاعه فحشاء در دین اسلام ممنوع است و کسی را شرعاً نمی‌رسد که کتابهای گمراه‌کننده مردم را منتشر کند و یا بدگوئی و هرزگی را در حق مسلمانی بنویسد و به مردم برساند... لامذهبها می‌خواهند این در باز باشد تا این کارها را بتوانند کرد.»

سرانجام متمم قانون اساسی با اصلاحاتی که به منظور جلب رضایت منتقدین در آن به عمل آمده بود در ۱۰۷ اصل تصویب و جهت توشیح محمدعلی شاه ارسال گردید. مهمترین اصلاح در متمم قانون اساسی اصل دوم آن به شرح زیر بود:

اصل دوم - مجلس مقدس شورای ملی که به توجه و تأیید حضرت امام عصر عجل‌الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثرالله امثالهم و عامه ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام صلی‌الله علیه و آله وسلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه برعهده علمای اعلام ادام‌الله برکات وجود هم بوده و هست. لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علماء که دارای صفات مذکوره باشند معرفی به مجلس شورای ملی نمایند، پنج نفر از آنها را یا بیشتر به مقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده، بسمت عضویت بشناسند تا موادیکه در مجلسین عنوان می‌شود بدقت مذاکره و غوررسی نموده هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیئت علماء در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجت عصر عجل‌الله فرجه تغییرپذیر نخواهد بود.

هیچیک از اصول قانون اساسی و متمم آن به این تفصیل نوشته نشده و در هیچیک از اصول نیز این قید که تا زمان ظهور حضرت حجت عصر این اصل تغییرناپذیر خواهد بود نیامده است. باوجود این اصلی که آنهمه در اجرای آن تاکید شده بود، بواسطه حوادث و تحولاتی که بعداً رخ داد، بفراموشی سپرده شد و هرگز به موقع اجرا درنیامد.

محمدعلی شاه بواسطه محدودیت‌هایی که متمم قانون اساسی در اختیارات او

بوجود می‌آورد از امضای آن طفره می‌رفت، تا اینکه بدنبال قتل اتابک (امین‌السلطان) در روز ۲۱ رجب سال ۱۳۲۵ هجری قمری (هشتم شهریور ۱۲۸۶ شمسی) و هیجان و تظاهرات عمومی در تهران و تبریز چند شهر بزرگ دیگر از جمله اصفهان و شیراز و کرمان و رشت، که با بستن بازارها و تحصن در تلگرافخانه‌ها همراه بود محمدعلی شاه یکبار دیگر تسلیم شد و به خط خود در ذیل متمم قانون اساسی نوشت «متمم نظامنامه اساسی ملاحظه شد. تماماً صحیح است و شخص همایونی ما انشاءالله حافظ و ناظر کلیه آن خواهیم بود. اعقاب و اولاد ما هم انشاءالله مقوی این اصول و اساس مقدس خواهند بود. ۲۹ شعبان قوی‌نیل ۱۳۲۵ در قصر سلطنتی تهران».

تأیید متمم قانون اساسی از طرف محمدعلی شاه مدت کوتاهی رابطه او را با مجلس و مشروطه‌خواهان اصلاح کرد، ولی از آنجا که این پادشاه نادان اراده‌ای از خود نداشت و همواره تحت تأثیر این و آن قرار می‌گرفت، این بار تحت تأثیر تلقینات سعدالدوله قرار گرفت و دست بکارهایی زد که باز هم به زیان خود او تمام شد «سعدالدوله که از نمایندگان مبرز مجلس و از مردان آگاه به رموز مشروطیت و آئین حکومت و سیاست کشورهای اروپائی بود، چون به ریاست مجلس نرسید از مجلس و مجلسیان آزرده‌خاطر شد و سرانجام استعفا کرد و در برانداختن مجلس و مجلسیان راهنمای محمدعلی شاه گردید. وی به محمدعلی شاه چنین حالی کرد که باید در تمام مملکت آشوب و اغتشاش برپا گردد و دامنه اغتشاش بجائی برسد که سفارتخانه‌های خارجی به صدا درآیند، آنگاه باید گفته شود که مردم ایران هنوز به آن مرحله از بیداری و هشیاری نرسیده‌اند که صاحب حکومت مشروطه گردند. نقشه سعدالدوله عالی بود و از ناحیه محمدعلی شاه اجرا گردید و در تهران و تبریز و کرمانشاه وقایعی پدید آمد. از همه مهمتر واقعه میدان توپخانه بود. روز نهم ذیقعد عده‌ای از اراذل و اوباش تهران که متأسفانه همیشه هستند و همیشه هم عامل اجرای سیاستهای مختلف می‌شوند نخست به بهارستان هجوم بردند و تیری چند شلیک کردند. از آنجا به میدان توپخانه رفتند و خیمه و خرگاه برپا ساختند و آنجا را مرکز عملیات خود قرار دادند تا مقدمات حمله خود را به مجلس و آزادیخواهان فراهم سازند و بنیاد مشروطیت را براندازند. شیخ فضل‌الله را نیز به میان جمعیت خود کشاندند و پیوسته فریاد می‌زدند «ما دین نبی خواهیم، مشروطه نمی‌خواهیم». از این سو آزادیخواهان نیز در اطراف مجلس به

سنگربندی پرداخته و با جانفشانی آماده دفاع شدند...»^{۵۲} شرح واقعه توپخانه و پیامدهای آن که یک فصل کامل از کتاب خاطرات مرحوم یحیی دولت آبادی (حیات یحیی) به آن اختصاص یافته در اینجا امکان پذیر نیست، فقط به این نکته اشاره می کنیم که در این ماجرا محمدعلی شاه بی عقلی خود را به حد کمال رساند، تاجائیکه ناصرالملک رئیس الوزراء وقت را که حاضر به مشارکت در عملیات وی برضد مجلس نبود به دربار فراخواند و او را به زنجیر کشید. فراخواندن چندصد سرباز از تبریز برای تقویت قوای تحت فرمان امیربهداد جنگ، که قصد دست زدن به عملیاتی را برضد مجلس داشت، موجب بیداری مشروطه طلبان و تجهیز نیروی مسلح آنان در مجلس و اطراف آن شد. خبر حوادث تهران، ایالات را هم به حرکت درآورد و از روز سوم «انقلاب فوق العاده در سرتاسر مملکت حاصل شده تعطیل عمومی می گردد و از آذربایجان و گیلان و کرمان و اصفهان و فارس و جاهای دیگر تلگراف می کنند که ما محمدعلی میرزا را به پادشاهی نمی شناسیم. این خبرها که به شاه می رسد مضطرب شده اوضاع دربار درهم و برهم می شود...»^{۵۳} سرانجام با وساطت عضدالملک بزرگ خاندان قاجار بین شاه و مجلس آشتی برقرار می گردد بشرط آنکه محمدعلی شاه قسم نامه ای در پشت قرآن نوشته مهر کند که از این پس با مشروطیت مخالفت ننماید. محمدعلی شاه که با همه قدرت نمائی و «الدرم بلدوروم» آدم ضعیفی بود این بار هم تسلیم شد و قسمنامه ای در پشت قرآن نوشت که همان روز برای آگاهی عموم چاپ و آگهی شد. متن آگهی به شرح زیر است:

قسمنامه ایست که اعلیحضرت همایونی محمدعلی شاه قاجار خلدالله ملکه در شب ۱۷ ذیحجه ۱۳۲۵ پشت قرآن مجید به خط مبارک خودشان نوشته و مهورا به مجلس فرستاده اند.

چون بواسطه انقلاباتی که این چندروزه در طهران و سایر ولایات ایران واقع شده برای ملت سوعظنی حاصل شده بود که خدای نخواستہ ما در مقام نقض عهد و مخالفت قانون اساسی هستیم لذا برای رفع این سوعظن و اطمینان تامه عموم ملت به این کلام الله مجید قسم یاد می کنیم که اساس مشروطیت و قوانین اساسی را کلیتاً درکمال مواظبت حمایت و رعایت کرده و اجرای آنرا بهیچوجه غفلت نکنیم و

۵۲- انقلاب مشروطیت ایران. بقلم دکتر محمداسماعیل رضوانی. صفحات ۱۵۶-۱۵۵.

۵۳- حیات یحیی. جلد دوم. صفحه ۱۷۴.

هرکس برخلاف مشروطیت رفتار کرده مجازات سخت بدهیم و هرگاه نقض عهد و مخالفت از ما بروز کند در نزد صاحب قرآن مجید مسئول خواهیم بود. ذی‌قعدة ۱۳۲۵ محمدعلی شاه قاجار

همزمان با امضای این قسمنامه حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه به ریاست وزراء انتخاب شد و آرامش نسبی در کشور برقرار گردید، ولی این آرامش دو ماه بعد با سوءقصد به جان محمدعلی شاه برهم می‌خورد. میرزا یحیی دولت‌آبادی در خاطرات خود درباره چگونگی این سوءقصد می‌نویسد «بعد از ظهر روز جمعه ۲۵ محرم ۱۳۲۶ شاه از در عمارت باغ گلستان در کالسکه نشسته از خیابان پستخانه از در خانهای ظل‌السلطان با سوار و مستحفظ زیاد از شهر بیرون می‌رود. اتومبیل شاه را پیش روی کالسکه به چند قدم فاصله می‌برند و پرده‌های آنرا انداخته‌اند تا معلوم نشود کسی در اتومبیل هست یا نیست. یساولان شاهی هم اطراف اتومبیل حرکت نموده وانمود می‌نمایند که شاه در اتومبیل است. همین که اتومبیل مقابل کوچه تکیه تخت بربریها می‌رسد از مردم تماشاچی یک بمب زیر اتومبیل می‌افتد... به محض بلند شدن صدای بمب مردم متفرق شده شاه از کالسکه بیرون آمده در نزدیکترین خانه‌ها وارد می‌گردد. اطرافش را می‌گیرند و خیابان را خلوت کرده او را پیاده و در میان نوکرها به اندرون می‌رسانند. سوارهای کشیک‌خانه به مردم بیطرف شلیک کرده جمعی را می‌کشند. جمعی در اثر بمب مقتول و مجروح شده نعشها در خیابان می‌افتد. خون مانند نهر جاری است و نظمیه بسرعت تمام به تصفیه خیابان و برداشتن کشتگان می‌پردازد. چون این حادثه نزدیک خانه ظل‌السلطان روی داده و او مخالف با شاه شناخته شده است بعضی از اطرافیان شاه می‌خواهند نسبت این کار را به او بدهند ولی بیشتر به انجمن آذربایجان و تندروان ملت و مجلس منسوب می‌گردد...»^{۵۴}

از نوشته مرحوم دولت‌آبادی چنین برمی‌آید که محمدعلی شاه خود انتظار سوءقصدی را بجان خود داشته و به همین جهت بجای اینکه در اتومبیل خود بنشیند در کالسکه پشت سر اتومبیل حرکت می‌کرده است. در این مورد مرحوم مخبرالسلطنه هدایت هم اشاره ظریفی دارد و می‌نویسد «دولتیهها گفتند کار ملتیهها و ظل‌السلطان است. ملتیهها گفتند کار دولتیهها می‌باشد، برای اتهام ملت و بهانه مخالفت، والا چه لزوم داشت

که شاه در کالسکه دنبال اتومبیل حرکت کند؟»^{۵۵}

بهر حال حادثه سوء مقصد به جان محمدعلی شاه، بهانه تازه‌ای بدست او داد تا آزادیخواهان را به مشارکت در این توطئه متهم کرده اقدامات تازه‌ای را علیه مجلس و مجلسیان تدارک ببیند. شرایط جدید بین‌المللی و سازش روس و انگلیس در مورد ایران، که به انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روس درباره تقسیم ایران به مناطق نفوذ منجر شد، این بار به انجام مقاصد سوء محمدعلی شاه کمک می‌کرد، زیرا علاوه بر روسها که همواره از اقدامات او برضد آزادیخواهان پشتیبانی کرده بودند انگلیسیها هم دیگر از مشروطه‌طلبان بطور جدی حمایت نمی‌کردند و حملات شدیدی که در مجلس علیه قرارداد تقسیم ایران به مناطق نفوذ به عمل آمد آنها را متوجه این واقعیت کرده بود که تحکیم اساس مشروطیت در ایران مانع پیشرفت مقاصد استعماری آنها در ایران خواهد شد. مرحوم تقی‌زاده درباره این جریان و همراهی روسها و انگلیسیها در مبارزه با ملیون می‌گوید «صفای ظاهری و آشتی بین شاه و مجلس و ملت بعد از واقعه میدان توپخانه در ذی‌القعدة ۱۳۲۵ تا اواخر محرم ۱۳۲۶ یعنی حادثه بمب انداختن به شاه دوام کرد و روز بروز بهتر می‌شد تا آنکه آن واقعه و پیدا نشدن مرتکبین آن بکلی وضع را عوض کرد و محمدعلی شاه عاقبت مصمم به تغییر وضع شد و بتدریج تدارک کار را می‌دید. جمع‌آوری قشون در تهران و مشاورات مفصل او با سران و ارکان استبداد قدیم مانند پدرزن خود کامران میرزا و امیربهداد جنگ و بعضی از علمای بانفوذ طرفدار استبداد و مخصوصاً تشویق شدن او از طرف شاپشال (معلم و مشاور روسی محمدعلی شاه) و بواسطه او ارتباط و مشاوره با سفیر بسیار ارتجاعی روس هارتویک و شاید تا حدی اعتماد به همراهی قلبی مارلینگ شارژدافر انگلیسی که شخصاً مخالف نهضت آزادی در ایران بود و طرح نقشه اقدامات با لیاخوف رئیس روسی قزاقخانه و تشویق شدن از طرف او همه مقدماتی است، که هر چند علم مستقیم درباره آنها نداریم ولی از آثار نمایان حدس قوی به وجود این مقدمات می‌توانیم بزنیم، شاه را به انجام این منظور خود مصمم گردانید و اولین حرکت او خارج شدن از تهران بود با غوغا و جنجال بزرگ در سوم جمادی‌الاولی که شرح آن در تواریخ مدون آمده است. بعضی انجمن‌های انقلابی تهران صحبت از اقدام فوری و اعلان مبارزه کردند، لکن پیشروان مشروطیت صلاح در آغاز زد و خورد از

طرف مشروطه‌طلبان نمی‌دانستند خصوصاً که بلافاصله قبل از این واقعه یعنی در دوم جمادی‌الاولی سفیر روس و انگلیس از شمیران به وزیر امور خارجه مشیرالدوله تلگرافی به زبان فرانسه فرستادند که باید او را ببینند و در آنجا گفتند «برای مذاکره درباره اوضاع فعلی که به نظر ما وحشت‌انگیز می‌آید» و وقتی که آمدند بالحسنی بسیار تهدید آمیز اخطار کردند که اگر ملیون برخلاف شاه اقدامی کرده و موضع او را به خطر بیندازند روسیه مداخله می‌کند... مشیرالدوله بلافاصله بعد از پذیرائی آن دو مأمور سیاسی خارجی همان روز به مجلس آمده و تقاضای فوری مذاکره با رئیس مجلس و کمیسیون خارجه که مستشارالدوله و من هم عضو آن بودیم نمود و ما را به عجله به مجلس دعوت کردند و حکایت او را شنیدیم و بسیار نگران و مشوش شدیم. آن بود که روز بعد که شاه از شهر بیرون رفت و مشغول جمع آوری اردو شد و انجمن‌ها قصد مقابله نمودند ما به آنها نصیحت دادیم که اقدام تجاوزی نکنند و البته در این نصیحت همه عقلا و البته رئیس مجلس ممتازالدوله و مشیرالدوله موافق بودند و این عمل که ظاهراً شکی در عاقلانه بودن آن نمی‌توان کرد مورد ایراد و ملامت مرحوم کسروی شده که در آن وقت خبری از جریان مشروطیت نداشت...»^{۵۶}

محمدعلی شاه قبل از عزیمت از تهران به طرف باغشاه، که در آن موقع خارج از تهران محسوب می‌شد، نظام‌السلطنه رئیس‌الوزراء را که با مجلس و مشروطه‌خواهان همکاری می‌کرد و ادار به استعفا نمود و بجای او میرزا احمدخان مشیرالسلطنه را که مردی عامی و کهنه‌پرست بود به ریاست وزراء انتخاب کرد. فردای روز عزیمت محمدعلی شاه به باغشاه نیز یک هیئت دوازده نفری از نمایندگان مجلس برای مذاکره با شاه و رفع سوءتفاهم از او عازم باغشاه شدند، ولی محمدعلی شاه دستور توقیف آنها را صادر کرد و از مجلس خواست هشت نفر از وعاظ و روزنامه‌نگاران را از مجلس اخراج و تحویل بدهند.^{۵۷}

اقدامات محمدعلی شاه و اطرافیان او علیه مجلس و مجلسیان در تهران و ولایات

۵۶- خطابه آقای سیدحسن نقی‌زاده مشتمل بر شمه‌ای از تاریخ اوائل انقلاب و مشروطیت ایران. از انتشارات باشگاه مهرگان. چاپ ۱۳۳۸- صفحات ۶۰-۵۸.

۵۷- این هشت نفر که محمدعلی‌شاه تقاضای تحویل و تبعید آنها را داشت عبارت بودند از ملک‌المتکلمین، سید جمال واعظ، نقی‌زاده، سید محمدرضای شیرازی مدیر روزنامه مساوات، سلطان علمای خراسانی مدیر روح‌القدس و میرزا جهانگیز خان مدیر صوراسرافیل.

عکس‌العمل تندی داشت. قبل از همه تبریز به حرکت درآمد و بدنبال آن انجمن ایالتی فارس طی تلگرافی به مرکز و سایر ایالات خلع محمدعلی شاه را از سلطنت درخواست کرد. بازار تهران تعطیل شد و انجمن‌های تهران به بسیج قوا برای مقابله با حمله احتمالی سربازان دولتی به مجلس پرداختند. ولی محمدعلی شاه که این بار به پشتیبانی هر دو دولت روس و انگلیس از اعمال خود امیدوار بود از تصمیم خود به مقابله با مجلس و مشروطه‌خواهان عدول نکرد و روز ۲۲ جمادی‌الاولی (اول تیرماه ۱۲۸۷ شمسی) طی تلگرافی به کلیه ایالات اعلام کرد که «این مجلس مخالف مشروطیت است و هر کس من بعد از فرمایشات ما عدول کند مورد تنبیه و سیاست سخت قرار خواهد گرفت.»

درباره جریان به توپ بستن مجلس در روز دوم تیرماه ۱۲۸۷ در منابع مختلف توضیحات مفصلی نوشته شده، ولی آنچه آقای دکتر محمداسماعیل رضوانی به اختصار در کتاب «انقلاب مشروطیت ایران» نوشته است ما را از مراجعه به منابع دیگر بی‌نیاز می‌سازد. نویسندگان پس از شرح مقدماتی که با استفاده از منابع دیگر به آن اشاره شد می‌نویسد «هنگامی که آزادیخواهان بر اهمیت موضوع و تصمیم جدی شاه واقف شدند، به بسیج کار پرداختند اما دیگر دیر شده بود. اینها فقط ششصد تن تفنگچی تهیه کردند و یک روز قبل از جنگ، پشت‌بام ساختمانهای شمالی مجلس و پشت‌بام مسجد سپهسالار و بالای گلدسته‌ها و بعضی از منازل اطراف را سنگربندی کردند. نکته مورد تأسف اینکه روز جنگ عده زیادی از همین ششصد تن هم حاضر نشدند.

«...باری بامداد مرگ آور روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ (دوم تیر ۱۲۸۷) فرا رسید. هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که قشون محمدعلی شاه در سه ستون بسوی مجلس روان شد. نخست راه‌هایی را که به مجلس منتهی می‌شد بستند. آزادیخواهان که از این پس بنام مجاهدین خوانده شدند در سنگرهای خود به حالت آماده‌باش درآمدند. چون خبر به گوش بهبهانی و طباطبائی رسید با بی‌پروائی و دلیری از خانه درآمدند و باوجود مخالفت سربازان خود را به مجلس رساندند، شاید از وقوع حادثه جلوگیری نمایند. هریک از دو طرف می‌خواست جنگ از ناحیه طرف دیگر آغاز شود. در این میان آقای سید جمال‌الدین افجه‌ای روحانی هشتاد ساله با صد و پنجاه و چند تن از یاوران خود به یاری مشروطه‌خواهان شتافت، چون به آخر خیابان اکباتان مقابل ساختمان فعلی وزارت آموزش و پرورش رسید، قزاقان از ورود او به میدان بهارستان ممانعت کردند، اما او به مخالفت آنان وقتی ننهاد هم‌چنان پیش می‌آمد.

فرمانده قزاقان دستور داد توپی بدون گلوله شلیک کردند. الاغ افجه‌ای از صدای توپ رم کرد و آقا را به زمین انداخت. در میان اطرافیان آقا ولوله افتاد، فرمانده قزاقان برای پراکندن آنان فرمان شلیک داد. چند تیر شلیک شد و دو نفر کشته شدند. چون صدای این تیرها در میدان بهارستان طنین‌انداز شد مجاهدین نیز بنای تیراندازی گذاشتند و در همان وهله اول تعداد زیادی از قزاقان را به خاک افکندند. به این ترتیب جنگ از هر دو سو به سختی آغاز شد. چیزی نمانده بود که آزادیخواهان پیروز شوند، ناگهان لیاخوف فرمان داد که توپها از هر سو به شلیک پردازند. بیچاره مجلس‌نشینان، بخصوص بهبهانی و طباطبائی که چنین روزهایی ندیده بودند، سخت به وحشت افتادند... غرش توپها، فریادهای جگرخراش مجروحین، غریو جنگجویان، شیهه دردناک اسبان مجروح، فرو ریختن دیوارها، شکافته شدن و فرو افتادن درها و پنجره‌ها، تاب و توان از کف هر دلاوری می‌ریبید. نعش‌های خونین صحن بهارستان را پر کرده صدای ضجه و ناله از هر سو به آسمان می‌رسید. بهبهانی به خواندن نماز وحشت پرداخت. عده‌ای از نمایندگان و از جمله ملک‌المتکلمین با سرهای برهنه رو به قبله ایستاده دعا می‌خواندند. این بزرگواران چون کار را پایان یافته و مجاهدین را شکست خورده می‌دیدند برای آنکه به هنگ قزاقان خونخوار و سربازان بی‌رحم محمدعلی شاه گرفتار نشوند دیوار پشت مجلس را شکافتند و گریزان خود را به پارک امین‌الدوله (واقع در شمال مجلس) رساندند. جنگ بیش از چهار ساعت طول نکشید و به نفع شاه پایان یافت...

«آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان و نمایندگان مجلس هریک به گوشه‌ای گریختند و روی نهان کردند. آنان که به پارک امین‌الدوله پناه برده بودند عبارت بودند از آقا سیدعبدالله بهبهانی، آقا سیدمحمد طباطبائی، امام جمعه خوئی، حکیم‌الملک، مستشارالدوله، ممتازالدوله، آقا میرزا سیدمحمد بهبهانی، بهاء‌الواعظین، قاضی قزوینی، میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل، ملک‌المتکلمین، حاج میرزا ابراهیم آقا، میرزا داودخان علی‌آبادی، میرزا علی‌اکبر ارداقی.»

«محسن خان امین‌الدوله از این مهمانان ناخوانده و نابهنگام سخت ترسید. اما اطمینان داشت که به ساحت قدس بهبهانی و طباطبائی کسی جرأت جسارت نخواهد کرد. تنها ملک‌المتکلمین، قاضی قزوینی، بهاء‌الواعظین، محمدعلی فرزند ملک‌المتکلمین، میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل، میرزا داودخان علی‌آبادی و میرزا علی‌اکبر ارداقی هستند که باید بیرون بروند. امین‌الدوله بنام اینکه اینان را می‌خواهد